

يك زمان نويس و يك قرن

نوشته وكتور برامبرت

ويكتور هوگو همواره افتخار می کرد که با قرنش زاده شده است: سال ۱۸۰۲. «این قرن دو ساله بود که من... هر کودک مکتبی اکنون می تواند بیت آغازین «برگهای پاییزی» را نقل قول کند؛ در این بیت که پترالک آن در آخرین قطعه نیز تکرار می شود، هوگو خود را فرزند زمان خویش می نامد: «من فرزند این قرن هستم». آیا او فرزند این قرن است یا پدر آن؟ ویکتور هوگو با تصویر کردن شخصیت خویش در متن نمایشنامه تاریخ نمی خواهد صرفاً همستگیش را با وقایع و سرنوشت دوران بعد از انقلاب نشان دهد؛ بلکه این امر ریشه در این اعتقاد دیرین او دارد که هنر واقعاً استثنایی نویسنده در این است که نماینده قرن خود باشد و با حضور خویش آن را پر کند.

مسئله این امر یا تخیل هوگو مناسبت داشت که مقیاسهای بزرگی از زمان را برگزیند و یک قرن را واقعیتی زنده انگارد. کتاب «افسانه قرون» او شرحی حماسی از ماجرای بشریت در طی تاریخ است. ویکتور هوگو قرن را به صورت واحدی عظیم می دید که حیات و شخصیت خاص خود را داشت. از سوی دیگر اعتقاد داشت که شخصیتهای بزرگ مظهر دوران خویش اند. هوگو که چنان شیفته استعاره های دو پهلو بود، اصطلاح «قرن بشر» را تجلیل می کرد. هوگو در رساله «مظنون و پرشور خویش تحت عنوان «ویلیام شکسپیر» تأیید می

کند که هر دوران در وجود يك شخصیت متجلی می شود، و با مردن آن شخصیت آن دوران نیز به سر می آید. داستانهای او شخصیتهایی را توصیف می کنند که کمابیش تمام روح يك قرن را در خود دارند و یا بازمانده هایی هستند به دور از منطق زمانی آن قرن.

اعتقاد هوگو مبنی بر مرتبط بودن شخصیت انسان با تمامی يك قرن، البته درباره تصور او از خویش به عنوان نویسنده نیز مصداق داشت. میان مقاطع بزرگتر «کتاب زمان» پیوندهایی وجود دارد: پیوندهایی میان دانه، شکسپیر، پاسکال، ولتر و پیدایش عصر جدیدی که «انقلاب» مرده آن را داد. و چنین است که هوگو در رساله «ویلیام شکسپیر» به طور خاصی از خویش تجلیل می کند: به عنوان شاعر قرن نوزدهم خود را در برابر شاعر قرن شانزدهم، یعنی شکسپیر می نهد و به عنوان شاعر فرانسه رویاروی شاعر انگلستان قرار می گیرد و از همه مهمتر به عنوان نویسنده متعالی فرانسه در دوران بلافاصله پس از انقلاب، شاعر آن دنیای نوین است: متفکری کجیا نظر و پیشگو واسطوره ساز يك دوران انقلابی نوین.

به این ترتیب برداشت هوگو از خویش و مسئله حضور داشتن در وقایع جهان، منطقیاً شخصیت ادبی او را با نهضت های سیاسی و تحولات اجتماعی پیوند می دهد. قرن نوزدهم بزم او فاقد سلف است: به این می ماند که در پی اصالت برای خویش است. این اصالت بدانند

هر آفریده نوبخ آمیز، زاده يك آرمان است. این آرمان - انقلاب - به قول او بحران شکوهمند بشریت و نقطه عطفی بنا به مشیت الهی است. از این رو چنین می نماید که در این قرن خلاقیت هنرمندانه، پیشامد تاریخی و تعهد سیاسی بناگزیر اجزاء يك پیکر می شوند.

به این ترتیب، با در نظر گرفتن اعتقاد هوگو، شکفت نمی نماید که نقش نویسنده بیشتر نه در تجلیل از جامعه دمکراتیک بلکه در ایجاد آن باشد. این اعتقاد که با هنر می توان به شخصیت شکل فا گرفته اما مستعد و توانای مردم معمولی شکل بخشید، به نحوی مستمر در اندیشه ویکتور هوگو باقی ماند. به نظر می رسد هوگو از همان سالهای جوانی متقاعد شده باشد که رسالت ویژه نویسنده در همین است.

نمایشنامه نویسی، داستان نویسی و شاعر قرن نوزدهم (که هوگو هر سه آنها بود) می بایست مخاطبان خویش را گرد آورد و چنین کاری به نحوی اجتناب ناپذیر متضمن درگیری سیاسی نیز بود. بنا به گفته هوگو در کتاب «ویلیام شکسپیر»، اثری که بر اساس شواهد متعدد محصول ایمان اوست، «توده ها مخاطب قرار می گیرند و آنگاه به صورت مردم درمی آیند». رسالت والای روشنفکر خلاق لاگرون کردن توده های جاهل است. و البته «مردم» از لحاظ ایدئولوژیکی یکی از پربارترین واژه های قرن نوزدهم است و در واژگان ویکتور هوگو نقشی

نوتردام»، رمانی درباره پاریس سال ۱۴۸۲، منتشر می شود. در این رمان هوگو با آوردن شرح ماجراهای يك دختر گولی جوان، يك کشیش بی ایمان، و يك گویش خوش قلب، تمدن قرن پانزدهم را می ستاید، شکنجه و اعدام را محکوم می کند و تصور خاصی از قرون وسطی را به میان مردم می برد. حکومت لوئی-فیلیپ هوگو را مأمور نوشتن سرودی در تحلیل از انقلاب معروف به «روزهای ژوئیه» می کند. هرولد بر روی این سرود موسیقی می گذارد و توسط يك گروه کر در مراسمی که در ۲۸ ژوئیه در پانتئون پاریس برگزار می گردد اجرا می شود. نمایشنامه «ماریون دو لورم» که دهمی انقلاب ژوئیه توقیف شده بود، سرانجام از قید سانسور بیرون می آید و قبل از انتشار در تئاتر پورت سن مارتن اجرا می شود. «برگهای پاییزی» نیز که در فاصله ژوئیه ۱۸۲۸ و نوامبر ۱۸۳۱ نوشته شده است منتشر می شود. در مقدمه این

که در جهت خریدن او صورت می گیرد می ایستد و به نوشتن نمایشنامه دیگری به نام «ارنانی یا شرافت کاستیلی» می پردازد. این نمایشنامه توسط تئاتر «کمدی فرانس» پذیرفته می شود و مسئول سانسور نیز تحت این عنوان که «خوب است مردم بدانند چنانچه ذهن بشر تمام قوانین را زیر پا بگذارد تا چه حد می تواند گمراه شود» اجازه آن را صادر می کند.

۱۸۳۰ مجموعه اشعار «صدقه» به صورت جروه منتشر می شود و درآمد آن در اختیار کارگران فقیر و بیکاران نورماندی قرار می گیرد. مجموعه اشعار شارل دووال، شاعر جوانی که در يك دوئل کشته می شود، با مقدمه ای از هوگو به چاپ می رسد؛ هوگو در این مقدمه رمانتیسزم را به عنوان «لیبرالیسم ادبی تعریف می کند: «آزادی در هنر و اجتماع هدف مضاعفی است که تمام ذهنهای معقول و منطقی با حرکتی واحد باید در تلاش برای رسیدن بدان باشند». «ارنانی» اول بار در ۲۵ فوریه به صحنه می آید و منازعه ای چهار ماهه را میان «کلاسیک ها» و «رمانتیک ها» در کمدی فرانس به دنبال می آورد. آدل، چهارمین فرزند هوگو، درست در میان سه روز پرشکوه به دنیا می آید. هوگو شروع به نوشتن «نوتردام دوپاری» می کند و بقیه سال را بدون وقفه بدان ادامه می دهد.

۱۸۳۱ «نوتردام دوپاری» (دگوشیت

«اسمرالدا» و کوزیمو دو یکر از برجهای کلیسای نوتردام»، تصویری که توسط توفیل گوتیه (۱۸۱۱ - ۱۸۷۳)، نویسنده فرانسوی کشیده شده و صحنه ای از داستان «گوشیت نوتردام» را نشان می دهد.



در تمام آثار ویکتورهوگو، و حتی در آنهایی که بظاهر ماهیتی سیاسی ندارند، پیوند عمیقی با مسائل اجتماعی قرن نوزدهم وجود دارد. «بوغسزارگال» به شورش بردگان در ۱۷۹۱ و ایجاد جمهوری هائیتی می‌پردازد و مملو از بازتابهای انقلاب فرانسه است. خشونت این شورش و زیر یا نهاده شدن سرنوشت فردی افراد توسط نیروهای سیاسی با واقعه سقوط زندان باستیل مرتبط است. شخصیت هوگو به عنوان یک رمان‌نویس تحت سرنوشتی تاریخی شکل می‌گیرد. نیروهای سیاسی همچنان در آثار او نفوذ می‌کنند. سنگربندیها و جنگهای خیابانی اوایل دهه ۱۸۳۰ که به دنبال انقلاب ژوئیه صورت گرفت، زمینه اغلب بخشهای هیجان‌انگیز رمان «بینوایان» را تشکیل می‌دهد. حتی مهمتی از اینها یادآوری مصرانه جنگ واترلو است که در عین حال به منزله پایان جهان، بازگشت به گذشته و شروعی تازه و به عبارت دیگر به منزله نقطه عطفی مسئله‌انگیز در سرنوشت اروپا بدان نگریده می‌شود.

به سال بحرانی ۱۷۹۳، سال حکومت وحشت و حاکمیت گیوتین اشاره می‌کند. حتی در آن دسته از آثار ویکتورهوگو که آشکارا به مسائل سیاسی قرن نوزدهم نمی‌پردازند، اشارات ضمنی زیادی به این مسائل وجود دارد. برای مثال زمینه کتاب «هان‌ایسلندی» را شورش معدنچیان تشکیل می‌دهد و داستان «نوتردام دوپاری» با اینکه وقایعش در ۱۶۸۲ می‌گذرد، سرشار از کنایات و اشاراتی پیشگویانه نسبت به انقلاب فرانسه است. این کتاب دورانی از انتقال و تحول را شرح می‌دهد که بزعم هوگو با ماهیت انتقالی اوائل حکومت لوئی‌فیلیپ همانندی دارد. با اینکه اواخر دوران فئودالیسم در کتاب «نوتردام دوپاری» با پیدایش صنعت چاپ مصادف می‌شود (کتاب جای کلیسا را می‌گیرد) اما حسرت گذشته و ارزشهای آن همچنان وجود دارد، و این دوگانگی تاریخی (نگاه به آینده و احساس به گذشته) در فصل کلیدی کتاب تحت‌عنوان «داین آن را خواهد گفت» بیان می‌شود. در رمان «مردی که می‌خندد» نیز ایهامی سیاسی مطرح می‌گردد. این کتاب در حالی که از گذشته (انگلستان قرن هفدهم و هجدهم) سخن می‌گوید

خواهان در عین اینکه به نحوی فراینده خود را سرشار از ستایش نسبت به انقلاب می‌داند. مشکلاتی در راه بیان آن نیز احساس می‌کرد. اما هوگو از زمانی بسیار زود یعنی به سال ۱۸۳۴ با نوشتن مقاله‌ای درباره شخصیت میرابو و مطرح کردن «نبوغ مقدر» شخصیت خویش را آشکار می‌کند و مردان انقلاب را به خاطر خبر دادن از گرداب آندیشه‌هایی که بر قرن نوزدهم حاکم شدند می‌ستاید. علاوه بر این در جریان سخنرانی‌ای که هوگو به منظور پذیرفته شدن در فرهنگستان فرانسه انجام می‌دهد، ارتباط میان انقلاب فرانسه و قرن نوزدهم را به نحوی روشن‌تر بیان می‌دارد. در این سخنرانی هوگو ضمن تجلیل از ناپلئون به عنوان فرزند برحق انقلاب فرانسه و کسی که توانسته است تاریخ را به حماسه تبدیل کند، همبستگی خود با قرن خویش را با همه شورشها و خشونت‌هایش اعلام می‌دارد: «من عاشق زمان خویشم».

اما برداشت هوگو از «قرن عظیم» تناقضی آشکار در خود دارد، بدین معنا که بر دو مقوله ذاتاً ناسازگار با یکدیگر استوار است: سیاست و ادبیات. ایدئولوژی می‌تواند به عمل سیاسی،

زندگی و زمان

کتاب هوگو می‌گوید که این اشعار هیچگونه اهمیت سیاسی ندارد و می‌پرسد «چرا هنر نباید راه خود را به جلو باز کند، فقط به این دلیل که زمین می‌لرزد؟»
 ۱۸۴۳ هوگو مقدمه جدیدی بر پنجمین چاپ «آخرین روز یک محکوم» می‌نویسد و در آن متذکر می‌شود که به موازات لغو مجازات اعدام لازم است مجازاتی معمول گردد که نه بر مبنای خشم بلکه بر پایه گذشت باشد و بتواند جامع‌های انسانی بسازد. مقاله «جنگ یک ویرانگر» که هوگو در آن شدیداً به از میان بردن آثار تاریخی حمله می‌کند، در «نشریه دوموند» منتشر می‌شود. نسخه نهایی «گوربشت نوتردام» با یک پیشگفتار و سه فصل جدید به چاپ می‌رسد. در ۵ ژوئن، در پی تسبیح جنازه ژنرال لامارک، قیام جمهوریخواهان در پاریس صورت می‌گیرد و این واقعه، که هوگو خود شاهد آن است، در مرکز ماجراهای رمان «بینوایان» قرار می‌گیرد. هوگو دو نمایشنامه دیگر، «شاه تفریح می‌کند» و «لوکرس بورژیا»، را منتشر می‌کند. تمرین نمایشنامه اول در آخر

تابستان در تئاتر «کمدی فرانسه» آغاز می‌شود و در ۲۲ نوامبر به صحنه می‌آید. اما در ۲۳ نوامبر تحت این عنوان که در جایی از آن از مادر لوئی فیلیپ با بی‌احترامی یاد می‌شود، نمایش آن متوقف می‌گردد. هوگو نمایشنامه را منتشر می‌کند و ضمن شکایت از «کمدی فرانسه» در دادگاه اعلام می‌کند که این توقیف عملی خودسرانه و مستندانه بوده و از جانب حکومتی صورت گرفته که از خود نامطمئن است. پیش‌از صدور حکم دادگاه هوگو مستمری ادبی‌ای را که از ۱۸۲۳ برای او در نظر گرفته شده بود رها می‌کند. هوگو در دادگاه شکست می‌خورد.

۱۸۴۴ تمرین نمایشنامه «لوکرس بورژیا» در تئاتر پورتسن‌مارتن آغاز می‌شود. هوگو به ژولیت دروئه، هنریشه بیست و شش ساله‌ای که نقش شاهزاده خانم تگرونی را بازی می‌کند، دل می‌بندد. نمایشنامه برای اولین بار در دوم فوریه روی صحنه می‌آید و با موفقیتی ناگهانی مواجه می‌شود. در شانزدهم فوریه هوگو و ژولیت عاشقانه به یکدیگر دل می‌بندند و این ماجرای عاشقانه پنجاه سال دوام می‌یابد. در ماه مه، نشریه «ادبیات اروپا» مقاله بلندی از هوگو



Photo © Exposition Victor Hugo de la Ville de Paris, 1985

مادمازل ژولیت، لیوگرافی به توسط لئون نوتل. این تصویر که در سال ۱۸۴۴ ساخته شده است، ژولیت دروئه را یک سال قبل از آشنایی با هوگو نشان می‌دهد.

حتی رمان «کارگران دریا» با اینکه عمدتاً بر تلاش حماسی بشر علیه نیروهای ناشی از دریا تأکید می‌ورزد، سرشار از کنایه و اشاره به وقایع معاصر است. کاپیتان لوئیسری در چهاردهم ژوئیه کشتی بخاری خود را به آب می‌اندازد. این کاپیتان پیر که در جمع ناویان یک فرد انقلابی است به «مرد انقلاب» شهرت دارد و از اینکه «از پستان ۸۹» تقدیه کرده است، به خود می‌بالد. اشارات پوشیده‌ای که در این کتاب به دوران بازگشت خاندان بوربون (سقوط ویلر، مرگ پاپ‌لوی دوازدهم، فروش سلاح به تزار روسیه جهت سرکوبی لهستان) وجود دارد و در سراسر کتاب گسترده است، نشان می‌دهد که این اثر تمثیلی همراه با هیولاهای و شخصیت‌های باستان‌وار (archetypal) اثری عمیقاً تاریخی است. صحبت از زمینه تاریخی و سیاسی رمان «نود و سه» لزومی ندارد، زیرا خود عنوان کتاب

مدام به‌دنیای معاصر نویسنده / خواننده اشاره دارد. این داستان که چهره دگرگون شده و هیولایش انسان بیخبر از شریف‌زادگی خویش را تحت نظام حکومت استبدادی تصویر می‌کند، پایان عصر اشرافیت را فدا می‌دهد. گریززدن به گذشته در آثار ویکتورهوگو به نحوی انگیزنده در خدمت تجلیل از قرن نوزدهم قرار دارد. هوگو در داستان «بینوایان» برای توصیف این قرن اصطلاح «قرن عظیم» را به کار می‌برد (این عبارت بحث‌انگیز است، زیرا بنا به سنت معمولاً با دوران حاکمیت لوئی چهاردهم ارتباط دارد) و به سببیده‌دم آرمانهای نو به مثابه «بیداری افکار» اشاره می‌کند (عبارتی طعنه‌آمیز که در عین حال یادآوری و تحقیر تشریفات استبداد و رسای نیز هست). اما هوگو ستایش خویش از دوران پس‌از انقلاب را پیش‌از آغاز دوران تبعیده‌های سیاسی انجام داد و در این دوره اخیر بود که با پیوستن به جمهوری-

اعم از خوب یا بد، منجر شود و نوشتن نیز البته می‌تواند عملی سیاسی باشد. نوشتن و ایدئولوژی می‌تواند بر ای خود به‌خودی خود وجود داشته باشند. اما ذات سیاست و تعالی ادبیات الزاماً نمی‌تواند با یکدیگر هم‌نوا شوند. ویکتورهوگو در پایان «رأین» عظمت فرانسه نوین را ناشی از «روحانیت ادبی» آن می‌داند. و به این ترتیب ادبیات را تا حد قدرتی روحانی تعالی می‌بخشد. ویکتورهوگو در واقع ایدئولوژی انقلابی خاص خود را دارد. حکایت انقلاب و آرمان‌هایش در سطور متنی و الا مقام ریخته می‌شود که بیانگر روح بشر و جسارت ذهنی خلاق است. ناپغه بر قهرمان پیشی می‌جوید و قلم بر شمشیر چیره می‌گردد. شکست واترلو در داستان «بینوایان» به منزله تغییری بنیادی در چشم‌انداز اخلاق و اندیشه نگریده می‌شود. آری دوران جنگاوران و شمشیرزنان بسر آمده و عصر متفکران و اندیشمندان آغاز شده است. هوگو در ساله



Photo © Roger Voller, Paris



Photo © Musée de la Ville de Paris-SPADEM, 1985

پدر و مادر شاعر. ژنرال لئوپولد هوگو (۱۷۷۳ - ۱۸۴۸) به قلم ویکتور هوگو؛ و سوفی هوگو (۱۷۳۴ - ۱۸۴۱)، نام اصلی‌اش تره بوشه، به قلم آتیل دووریا.

«ویلیام شکسپیر»، که ستایش‌نامه‌ای از سرشت و سرنوشت توابع است، مرگ قهرمانان شمشیرزن و ورود غولان اندیشه را به صحنه اعلام می‌دارد. بیکار میان قلم و شمشیر، میان جنگاور و شاعر زمانی اهمیت فوق‌العاده می‌یابد که بدائیم ویکتور هوگو خود فرزند یکی از سرداران سپاه ناپلئون بود.

معمای «قرن عظیم» ویکتور هوگو نقش کلیدی نبرد واترلو را در داستان «بینوایان» روشن می‌کند. سازمان‌بندی داستان مذکور طوری است که افول ناپلئون با ظهور مجدد «ژان والتران» در صحنه مقارن می‌شود. این تضاد نمادین در نام اولین پیروزی ناپلئون بوناپارت (پیروزی در نبرد مونت‌نوت) نیز مستتر است، زیرا نام این پیروزی از دو واژه صعود و تاریکی تشکیل شده است، پیروزی‌ای که از لحاظ تاریخی بر حسب اتفاق با زندانی شدن ژان والتران مقارن می‌شود. پیروزی و شکست پیوندی دیالکتیک با یکدیگر دارند؛ و نبرد واترلو در این میان در حکم یک محور و یک نقطه عطف است.

به این ترتیب خود تاریخ نیز پدیده‌ای

برای سوادآموزی و آموزش توده مردم همراه است. از نظر هوگو آموزش می‌تواند دور باطل جنایت و مجازات را از میان بردارد. هوگو به دنبال ژولیت می‌رود و او را به پاریس باز می‌گرداند؛ ژولیت پس از مشاهده خشم او، که ریشه در حسادت داشت، از پاریس فرار کرده و در برتانی نزد خواهرش پناه گرفته بود. در راه برگشت از برتانی به پاریس هوگو از چند پدیده معماری و طبیعی شکفت یادداشت‌برداری می‌کند. اپرای «لوگرس بورژیا»ی دینیزی که بر اساس نمایشنامه هوگو ساخته شده است، در میلان به صحنه می‌آید.

۱۸۴۵ هوگو به عنوان یکی از اعضای هیئت مؤسس کمیته‌ای تعیین می‌شود که وظیفه‌اش مراقبت از «یادمانهای اصیل ادبی، فلسفی، علمی و هنری و رابطه آنها با تاریخ عمومی فرانسه»

تصویری از کلود ولگرد، قهرمان داستانی به همین نام از هوگو، به قلم الکساندر استلی (۱۸۵۹ - ۱۹۴۴)، نقاش سوئیس تبار فرانسوی.



Photo © Bulloz, Paris. Collections de la Maison de Victor Hugo

چاپ می‌کند که در آن به تجزیه و تحلیل تحول زبان فرانسه پرداخته می‌شود و نظر هوگو درباره نقش شاعر نمایشنامه‌نویس در جامعه بیان می‌گردد. هوگو سپس «ماری تودور» را می‌نویسد. اولین اجرای نمایش در ششم نوامبر با جنجال روبرو می‌شود و «خانم ژولیت» مجبور به رها کردن نقش خویش می‌گردد. هوگو برای لوئیز برتن روی لیرتوی اپرایی مبتنی بر «گوزپشت فوت‌ردام» کار می‌کند و در «ادبیات اروپا» مقاله‌ای درباره ایملر گالوا، شاعر جوانی که از افسردگی و گرسنگی مرده است، چاپ می‌کند.

۱۸۴۴ هوگو مقاله بلندی درباره میرابو می‌نویسد که به عنوان دیباچه «خطرات میرابو» چاپ می‌شود. در ماه مارس «مجموعه ادبی و فلسفی» را منتشر می‌کند که مجموعه‌ای است از مقالات و قطعات متعلق به دوره‌های گوناگون زندگی خودش. هوگو «کلود ولگرد» را می‌نویسد که مبتنی بر زندگی واقعی کارگری است که به خاطر دزدیدن یک قرص نان زندانی شده و علیه وضعیت موجود در زندان طغیان کرده و زندانبان را کشته است. انتقاد شدید هوگو از فقر و مجازات اعدام با درخواستی

نام پدر ماریوس پون‌مرسی است که نیمه اول آن بوضوح به «پل» اشاره می‌کند؛ و پل در اینجا به مفهوم پیوند میان دو قاصد، متصل کردن گذشته به آینده و ارائه ماترکی معنی‌دار می‌باشد. اما پلها می‌توانند فرو بریزند یا ویران شوند و شروعی تازه را موجب گردند. این موضوعی قابل توجه است که در داستان «بینوایان» پدر هرگز یا پسر روبرو نمی‌شود. در واقع در رمانهای هوگو پدران به نحوی بارز غایب‌اند. قهرمان داستان «آخرین روز محکوم» فقط نام زنهای خانواده‌اش را ذکر می‌کند (آیا احتمال ندارد پدرش را کشته باشد؟). فرولو خود در اوآن کودکی یتیم شده است، نقش پدری برادرش ژهان را به عهده می‌گیرد؛ ژان والتران در کودکی هم پدر و هم مادر خویش را از دست می‌دهد و خود وظیفه سرپرستی خانواده را به عهده می‌گیرد؛ ژیلیات در داستان «کارگران دریا» فقط به داشتن مادر شهرت دارد؛ در داستان

«انقلاب هم پدر و هم مادر آنهاست». استفاده از واژه‌های پدر و مادر ممکن است تشبیهی سخیف و بی‌ارزش جلوه کند. اما آنچه که این تصور را می‌زاید تا کید و سواس- آمیز هوگو بر موضوع جدائی از مادر و کم‌شدن موقت یا در صحنه نبودن پدر است. در آغاز داستان «تود و سه» کودکان اهل واندان را می‌بینیم که سربازان انقلابی آنها را به فرزندی پذیرفته و در حال از شیر گرفتن آنها هستند و این بدون شک اشاره‌ای است آگاهانه به وضعیت خود هوگو و جدائی از آرمانهای سلطنت- طلبانه مادر و واندان‌هایش. ماریوس در داستان «بینوایان»، همچون خود هوگو، ابتدا از پدر خود که طرفدار ناپلئون است آگاهی ندارد و بعدها از این طریق و در واقع بانگاه به گذشته حقیقت انقلاب را می‌پذیرد، اما همین امر در عین حال بیانگر غیبت موقت پدر و وجود فاصله‌ای در این میان است.

متناقض و ابهام‌دار از کار درمی‌آید. واکنشهای سیاسی، نظیر بازگشت خاندان بوربون در ۱۸۱۵، گرچه بازگشتی به گذشته‌اند، با اینهمه در چشم‌انداز کلی تاریخ توفقمای زاینده و بارآور به‌شمار می‌آیند. آیا در تقدیر اندیشه انقلابی قرن نوزدهم چنین نیامده است که ماهیتی دوگانه داشته باشد؛ زیرا انقلاب در عین اینکه کارهایش هنوز به‌انجام نرسیده، خود واقعی‌ست متعلق به گذشته است. تجربه شخصی ویکتور هوگو آئینه‌ای از تقویم وقایع انقلاب است: ۱۷۸۹، ۱۸۳۵، ۱۸۴۸ و ۱۸۷۰. شیوه دوگانه‌نگری هوگو، یعنی نگاه به آینده با داشتن چشمی بر گذشته، به ما کمک می‌کند تا برخورد آینده-نگرانه و در عین حال گذشته‌گرایانه او را نسبت به وقایع انقلاب بهتر درک کنیم. هوگو در رساله «ویلیام شکسپیر» بوضوح به نیروی تکوینی انقلاب اشاره می‌کند و همه متفکران آن روز را محصول معنوی انقلاب فرانسه می‌داند:

مارکی دو لانتوئا، شخصیتی در زمان نود و سه (۱۸۷۴) اثر هوگو، در حال خواندن پوستری که مجرم بودن او را اعلام می‌دارد. این نقاشی کار گوستاو بریون (۱۸۷۵) است.



«مردی که می‌خنده» پدر گینپن در تبعید می‌میرد؛ گوون نیز در داستان «نود و سه» یتیم است.

گاهی پدر بزرگ وارد صحنه می‌شود و نقش پدر واقعی را غصب می‌کند، مانند زمانی که مسیو ژیل نورمان در داستان «بینوایان» آگاهانه حضور پدر را نادیده می‌گیرد و به نحوی نمادین تمام مقطع ۱۷۸۹ تا ۱۸۱۵ را به منزله دورانی بیگانه و مجرم حذف می‌کند. اما استعاره پدرانۀ مهمتر حرفی است که هوگو در متن داستان می‌آورد و تمام قرن نوزدهم را کودک انقلاب و خود انقلاب را بی‌پدر اعلام می‌دارد. در بخشی از رساله ویلیام شکسپیر تحت‌سنوان «قرن نوزدهم» سخن هوگو با این ادعای فاطمانه آغاز می‌گردد که قرن نوزدهم صرفاً پاسخگوی خودش می‌باشد و این اقتضای قرن نوزدهم است که نیاکان خویش را در نظر نگیرد، زیرا «طبیعت انقلابی آن چنین است که از نیاکان خویش ببرد.» تنها یک گام باقی می‌ماند تا این استعاره منفی پدرفرزندی را به نویسندگان قرن نوزدهم بسط دهد و ما می‌توانیم حدس بزنیم که چه کسی در ذهن هوگوست: «شاعران و نویسندگان قرن نوزدهم استاد و سرمشقی ندارند.» این استعاره انقلابی به‌نجوی ضمنی اصالت و استقلال ادبیات را بیان می‌دارد. اما این برداشت که شخص خود منشأ و پدر خویش باشد خالی از احساس آزرده‌گی و تقصیر نیست. الگوی متعالی این امر آرزو کردن مرگ است. انقلاب برای هوگو به‌عنوان واقعیتهای دلسردار همچنان

Photo © Bulloz, Paris. Collections de la Maison de Victor Hugo

زندگی و زمان

است. هوگو در سالهای بعد اعلامیه‌های چندی به این کمیته می‌دهد. نمایشنامه «آنزلو، خود کامه پادوا» در «گمدی فرانس» به‌صحنه می‌آید و منتشر می‌گردد. در پایان ماه ژوئیه هوگو همراه با ژولیت سفری یکماهه به نورماندی می‌کند و در بازگشت، یک ماه دیگر نیز در دره بیور بسر می‌برد. در ماه اکتبر مجموعه اشعار

جدیدش تحت عنوان «ترانه‌های شفق» بیرون می‌آید.

۱۸۴۶ هوگو دوبار برای عضویت در فرهنگستان فرانسه نامزد می‌شود، اما انتخاب نمی‌شود. در تابستان همراه با ژولیت و سلستین نانتوی نقاش برای یک ماه به برتانی و نورماندی می‌رود و در آنجا فرصت می‌یابد که ذوق خود را در کرده‌پردازی از مناظر طبیعی بیازماید.

ایرای «اسمرالدای» لوئیز برتن که متن آن توسط هوگو نوشته شده است در ماه نوامبر در ایرای پاریس به صحنه می‌رود، اما شکست می‌خورد.

۱۸۴۷ اوژن هوگو که وضع روحیش در پانزده سال گذشته به طور فزاینده بدتر شده بود، در آسایشگاهی می‌میرد. در ماه فوریه هوگو «انفاق» را منتشر می‌کند و درآمد ناشی از فروش آن را به فقراي محله دهم پاریس می‌بخشد، و در ماه ژوئن مجموعه شعری تحت‌عنوان «صداهای درون» را به چاپ می‌رساند. هوگو و ژولیت برای گذراندن مسافرت سالانه خویش یک ماه به بلژیک و نورماندی می‌روند.

۱۸۴۸ هوگو نمایشنامه «ری‌بلاس» را می‌نویسد که به عنوان اولین نمایشنامه تئاتر تازه تأسیس «رنسانس» در ماه نوامبر روی صحنه می‌رود.

۱۸۴۹ هوگو شروع به نوشتن نمایشنامه «دوقلواها» می‌کند و سپس آن را رها می‌سازد و همراه با ژولیت به استراسبورگ می‌رود و از آنجا در طول ساحل راست راین به سویس و سپس با عبور از دره رن به مدیترانه می‌رود و

پل قدیمی در لوسرن سویس، نقاشی جوهر و قلم اثر هوگو به تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۸۴۹. هوگو بر این نقاشی نوشته است: «آنچه که من از پنجره‌ام می‌بینم، تقدیم به دیدن خودم» (دیدن نامی خودماتی بود که هوگو برای نامیدن دختر بزرگش لئوپولین انتخاب کرده بود).

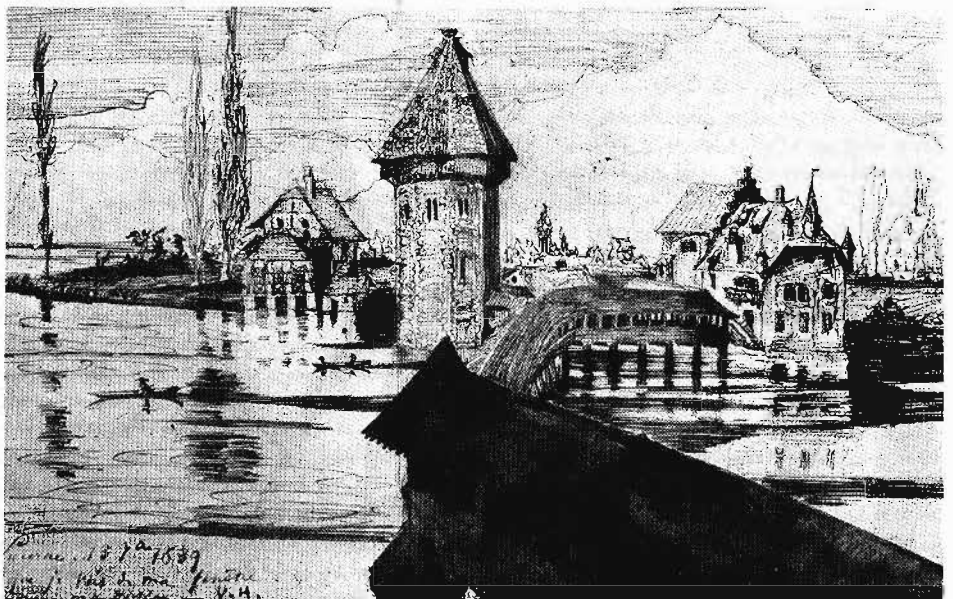


Photo © Bulloz, Paris. Collections de la Maison de Victor Hugo



Photo © Bulloz, Paris. Collections de la Maison de Victor Hugo

سیاه‌قلم تارديه، از شخصیت‌های «بیتوایان»، به توسط هوگو، ۱۸۶۳.

تراژیک «تاریخ می‌نویسد و تاریخ را شریک جرم جنایت و یکی از خونریزهای بزرگ می‌داند». «افسانه قرون» می‌خواست شعر حماسی بزرگی درباره تلاش بشر در طول تاریخ باشد. اما هوگو در عین حال با استفاده از واژه «قرن» تمهید نسبت به این مرحله تاریخی را، اگر به معنای انکار حیات نامتناهی معنویت باشد، بی‌اعتبار می‌سازد.

«قرن ناسپاس، قرن وحشتناک، قرن نکبت‌بار» اتهام سه‌گانه فوق کمک می‌کند تا ما بتوانیم نظر پیشگویانه هوگو را درباره قرون که به دنبال می‌آمد در چشم‌انداز بهتری درک کنیم. در داستان «بیتوایان»، آنجا که آنژولراس دانشجوی انقلابی و آرمانگرا در بالای سنگر آماده است تا جان خود را در راه هدفی سیاسی برکف نهد، فراسیدن روزی را پیشگویی می‌کند که ماجرای سیاست پایان خواهد یافت،

باقی می‌ماند، زیرا هوگو می‌داند که شاه‌کشی چیزی نیست جز شکلی از پدرکشی.

و تازه این احساس آزرده‌گی و تقصیر با نوعی ترس مکتوم از توده‌ها و احساس نه‌چندان پوشیده‌ای از اینکه روند حرکت «قرن» جہتی مثبت داشته باشد افزایش می‌یابد. مسئله بسیار عمیقتر از ترس از خشونت، بی‌اعتمادی به جماعت جاهل و خصومت با سوسیالیسمی است که هرچه بیشتر آهنگی ماتریالیستی به خود می‌گیرد.

مسئله خود تاریخ است به‌عنوان روندی شوم و فہرستی از جنایات که به نحوی تناقض‌آمیز هوگوی «مرد قرن» را به متمم کردن آن می‌کشد. تاریخ سیر وقایعی است که بیرحمانه و بی‌گذشت صورت می‌گیرند. و حتی واژه کلیدی «قرن»، که هوگو اغلب آن را با برداشتی حماسی و نوعی خوشبینی آرمان‌گرایانه به کار می‌گیرد، به متمم کردن بختک مکرر تاریخ و روح غیرمعنوی آن و «دیوارهای قرون»، شعر آغازین و حزین‌انگیز «افسانه قرون»، می‌پردازد.

به این ترتیب شیفتگی پایای هوگو به تاریخ و روند تاریخی با تردید و نگرانی همراه می‌شود. اعتبار و اخلاق بینش تاریخی برایش مورد سؤال واقع می‌شود و متقاعد می‌گردد که نویسنده باید برای روزگار خویش بنویسد. هوگو در برخورد با تاریخ و کشف قوانین آن به نوعی برداشت ولتری از تاریخ دست می‌یابد و تاریخ را به منزله مراسمی از تشییع جنازه فجایع غیر قابل توجیه می‌انگارد. لحن هوگو گاه بیان‌کننده نوعی احساس وحشت است. هوگو از «حق‌حق

کابوس تاریخ از میان خواهد رفت و امکان خارج شدن از «جنگل حوادث» پیدا خواهد شد. آیا این آخرین معمای هوگو، «مرد قرن» نیست که به‌عنوان متعهدترین فرد زمان نسبت به تاریخ و سیاست همان کسی نیز باشد که پیگیرانه درصدد فراتر رفتن از آنهاست! ■

۱. homme siecle در فرانسه به معنای قرن مرد نیز هست. - م.
۲. چهاردهم ژوئیه روز حمله مردم به زندان باستیل و تسلیم شدن لوئی شاه فرانسه است. - م.
۳. اشاره به سال ۱۷۸۹، تاریخ وقوع انقلاب کبیر فرانسه و در اینجا خود انقلاب است. - م.
۴. lever d'idées قرینه‌ایست از lever du Roi (بیداری شاه) که اشاره به تشریفات خاص برخاستن لوئی شانزدهم از خواب دارد که به صورت یک رسم هر روزی درآمده بود. - م.
۵. شکست فرانسه تحت رهبری ناپلئون از انگلستان در سال ۱۸۱۵. - م.
۶. منظور دوره‌ای است که با انقلاب فرانسه آغاز می‌شود و به پایان کار ناپلئون ختم می‌شود. - م.

ویکتور برامیرت، امریکایی، استاد رمانس و ادبیات تطبیقی در دانشگاه پونتام و رئیس سمینار کریستین-گوس که در دانشگاه پرنستن برگذار شده بود. آثاری چند در زمینه ادبیات فرانسه دارد که زندان رمانتیک یکی از آنهاست. سنت فرانسوی (۱۹۷۸)، برنده جایزه هاری لوین در ادبیات تطبیقی، و ویکتور هوگو و رمان تخیلی (۱۹۸۴) نیز از کارهای دیگر اوست.

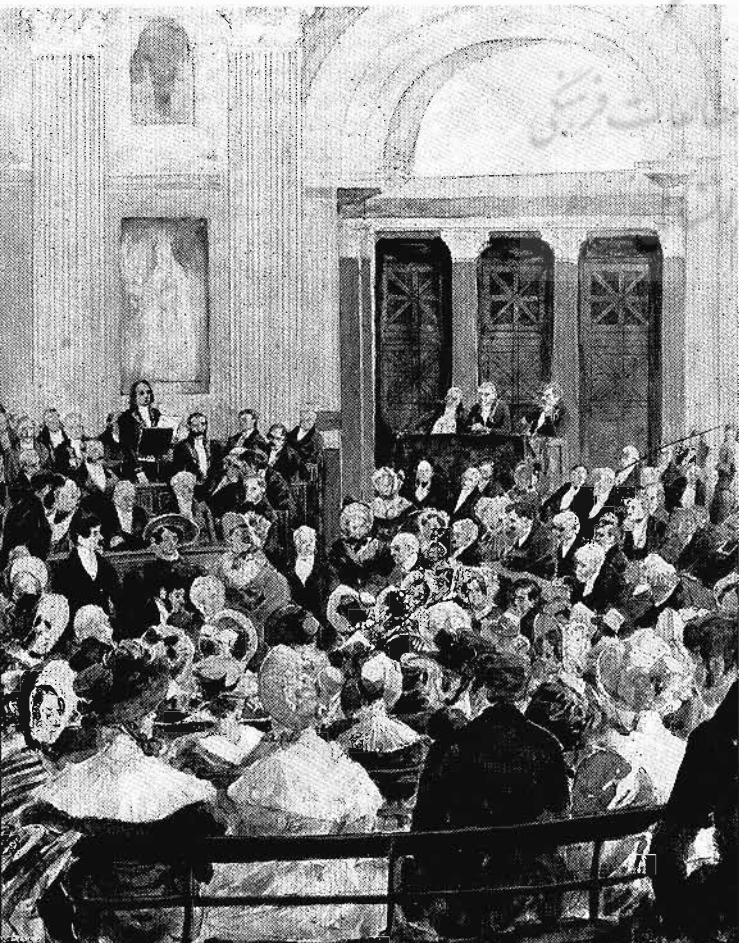


Photo © Bulloz, Paris. Collections de la Maison de Victor Hugo

این سفر تقریباً دو ماه به طول می‌انجامد. در طی همین سفر هوگو با نظام جزائی تولون آشنا می‌شود. هوگو دوباره به عنوان عضویت در فرهنگستان فرانسه نامزد می‌شود، اما پس از هفت بار رأی‌گیری بی‌نتیجه، جریان رأی‌گیری به تعویق می‌افتد.

۱۸۴۵ انتخابات فرهنگستان فرانسه برگزار می‌شود، اما هوگو این بار نیز موفق نمی‌شود. در ماه مه مجموعه شعری تحت عنوان «شعاعها و سایه‌ها» به چاپ می‌رساند. همراه با ژولیت به راین سفر می‌کند. هوگو در حالی که به این سفر ادامه می‌دهد شرح سفر خود را همراه با طرح‌هایی در یک آلبوم و در کنار دستنویس‌های خود بتدریج برای خانواده‌اش ارسال می‌دارد که به صورت «سفرنامه» حجیمی درمی‌آید. در بازگشت به پاریس توجهش به ظهور مجدد ناپلئون جلب می‌شود و در ۱۵ دسامبر، روز مراسم رسمی، شعر «بازگشت امپراتور» را به صورت جزوه منتشر می‌کند و یک هفته بعد مجموعه کاملتری از اشعار خود درباره ناپلئون را به چاپ می‌رساند.

۱۸۴۱ در چهارمین انتخابات فرهنگستان، هوگو در اولین رأی‌گیری انتخاب می‌شود، هرچند که این انتخاب با اکثریتی بسیار ضعیف صورت می‌گیرد. در ماه ژوئن رسماً در آکادمی پذیرفته می‌شود و نطقی ایراد می‌کند که هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ ادبی مهم جلوه می‌کند. هوگو به نوشتن «رن» می‌پردازد، کتابی که مینایش سفرهای او به شامپانی در ۱۸۳۹ و راین در ۱۸۴۵ است.

نقاشی آرنتک از هانری ووجل که ویکتور هوگو را در ۱۸۴۱ در مراسم پذیرفته شدن در فرهنگستان فرانسه نشان می‌دهد.

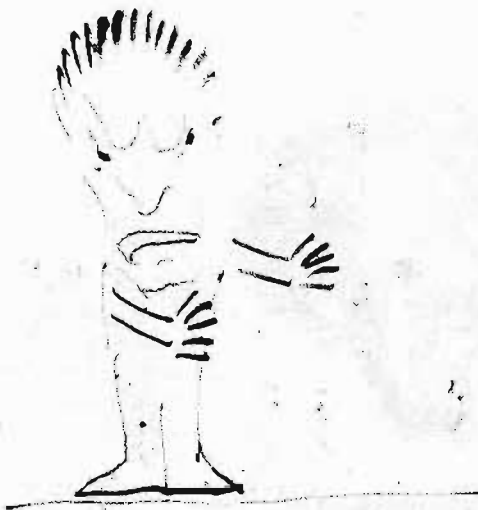
«از تاتار مدرن با من حرف نزن!!!»
 کاریکاتوری از یک منتقد محافظه کار به قلم هوگو.

زندگی و زمان

۱۸۴۳ «رن» در ژانویه این سال منتشر می‌شود. در ماه ژوئن هوگو به عنوان رئیس فرهنگستان انتخاب می‌شود و در این سمت از سوی تمام اعضاء، مرگ ناگهانی برادر لوئی فیلیپ را به او تسلیم می‌گوید. نوشتن نمایشنامه‌های جدید به نام «بورگراوه» (فیلیپ) را آغاز می‌کند که تاتار «گمدی فرانسه» آن را می‌پذیرد.

۱۸۴۳ در ۱۵ فوریه هوگو با خوشحالی ناراحت کننده‌ای دخترش را شوهر می‌دهد. لئوپولدین با شارل واکری؛ پس یک کشتیدار لوهاوری، ازدواج می‌کند. نمایشنامه «بورگراوه» اولین بار در ۷ مارس روی صحنه می‌رود، اما مورد استقبال قرار نمی‌گیرد. در ماه ژوئیه هوگو قبل از اینکه به سفر طولانی خود به اسپانیا و کوه‌های پیرنه برود، دیداری سریع از لئوپولدین و خانواده‌اش به عمل می‌آورد. در چهارم سپتامبر لئوپولدین، شوهرش، عمو و برادرزاده شوهرش در ناحیه ویلکیه در رود سن غرق می‌شوند. هوگو پنج روز بعد از حادثه از طریق روزنامه‌ها

Photo © Bulloz, Paris. Collections de la Maison de Victor Hugo



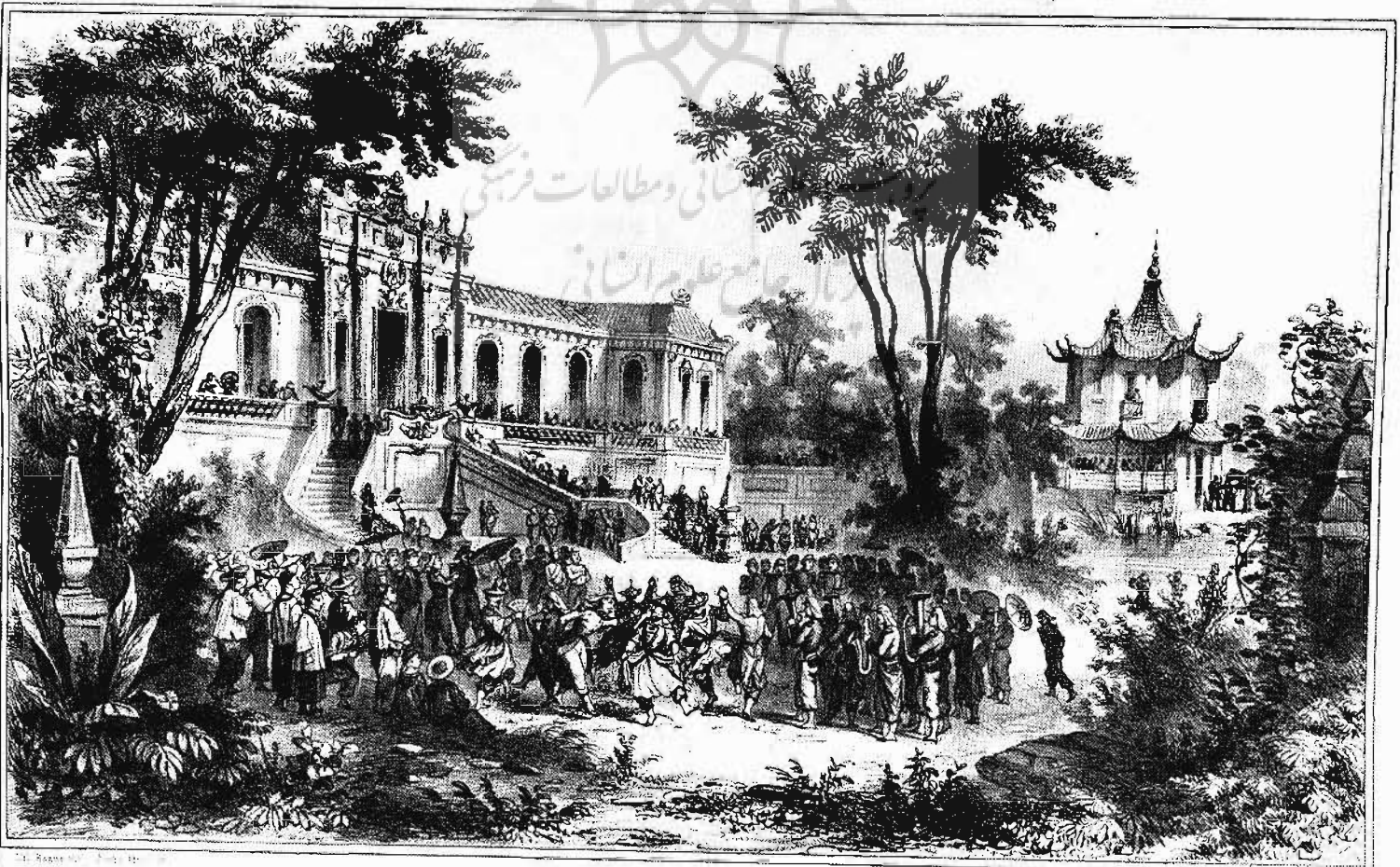
ne me parlez pas du drame
 moderne!!!

۱۸۴۴ آثار ادبی هوگو به تعدادی شعر محدود می‌شود که اغلبشان با الهام از عشق لئونی سروده شده‌اند. هوگو دوست نزدیک و محرم شاه می‌شود. اپرای وردی تحت عنوان

از فاجعه مطلع می‌شود و برای دیدن خانواده مصیبت‌زده‌اش به پاریس باز می‌گردد. تنها روزنه روشن در این سالهای تاریک، ایجاد ارتباط با لئونی بیار است.

اشغال یوان مینگیوآن یا کاخ تابستانی توسط سپاهیان انگلیسی و فرانسوی در ۱۸۶۰، قبل از به آتش کشیده شدن و نابود شدن آن. این اقامتگاه سلطنتی در کنار دریاچه کونینگ در شمال غربی بیجینگ قرار دارد.

GUERRE DE CHINE.



LE PALAIS D'ÉTÉ.

L'empereur de Chine. (Imp. Imp. Résidence impériale.)

Photo © Roger Viollet, Paris. Bibliothèque Nationale